



درس خارج فقه آیت الله سبحانی

۹۶/۱۱/۱۵

بسم الله الرحمن الرحيم

« فهرست دروس

حوزه علمیه قم

مسجد اعظم

قم

مدرسه فیضیه

مدرسه خان

مدرسه آیت الله گلپایگانی

سایر مدارس

فقه معاصر

تفسیر و نهج البلاغه

رجال

دروس به زبان عربی

مباحث مستحدثه حکومتی

سرفصل های 1400 - 1401

پرونده علمی

فهرست مسائل

موضوع درس اساتید

حوزه علمیه نجف

نجف

حرم امیرالمؤمنین (ع)

مساجد

حوزه علمیه مشهد

مدرسه آیت الله خویی

سایر مدارس مشهد

تفسیر و نهج البلاغه

سایر حوزه ها

شهرستانها

کربلا

بیروت

دمشق

داکار (آفریقا-سنگال)

قطیف و احساء

کابل

سایر موضوع ها

کلام و فلسفه

طب در روایات

بزرگان معاصر

تقریر عربی درس ها

راهنما

تقریر نویسی

۱۳۸۰

**موضوع: حکم کاهش ارزش پول**

بحث ما در باره کاهش و آفت قیمت پول است، قبلاً مطالبی را در این باره عرض کردم و گفتم که این مسئله درخیلی از موارد و جاها برای ما مفید است، آنگاه گفتم که باید مسئله را از سه نظر مورد بحث و بررسی قرار بدهیم، یکی از نظر قواعد عامه، دوم از نظر روایات، و سوم از نظر اصول عملیه.

**بررسی کاهش و آفت قیمت ریال از نظر قواعد اولیه**

فعالاً بحث ما در باره کاهش و آفت قیمت ریال از نظر قواعد اولیه و عامه است، ما چند مورد را خواندیم، که یکی از آنها مثلی بود، هر چند مثلی خارج از موضوع بود، چون بحث ما در کاهش ارزش ریال و پول است، ولی چون یکنوع تناسب دارد ولذا مطرح کردیم، اگر من مثلی را از کسی تلف کنم، بعداً قیمت مثل بالا برود، یا پایین بیاید، من فقط ضامن مثلش هستم، یعنی عوارض را ضامن نیستم، خواه قیمت مثل بالا برود یا پایین بیاید، یعنی بالا آمدن و پایین آمدن قیمت مثل را ضامن نیستم.

سپس مسئله انخفاض درهم و دینار مسکوک را بحث نمودم و گفتم اصلاً قیمت درهم و دینار مسکوک، نه بالا می رود و نه پایین می آید،

بلکه قیمت شان بالذات ثابت و غیر قابل تغییر است، اگر در بعضی از موارد می‌بینید که قیمت آنها بالا رفته یا پایین آمده، این بالا رفتن‌ها و پایین آمدن‌ها بخاطر عوارض است، مثلاً جنس فراوان و زیاد است و تقاضا کم، ولذا انسان می‌تواند با چند درهم یا با چند دینار جنس زیبای را بخرد، این ارتفاع قیمت درهم و دینار بخاطر عوارض است، گاهی تقاضا زیاد است و جنس کم، ولذا با چند درهم یا دینار، نمی‌شود جنس زیادی خرید، می‌گویند: درهم و دینار قیمتش انخفاض پیدا کرد، و حال آنکه این پایین آمدن یا بالا رفتن، مال درهم و دینار نیست. ولذا اگر من درهم و دینار کسی را تلف کردم و یا اینکه از کسی درهم و دینار بد هکارم، باید همان درهم و دینار را به او بدهم، خواه درهم و دینار قیمتش بالا برود یا پایین بیاید.

حال اگر کسی طلا و نقره غیر مسکوک را از کسی تلف کند یا ضامن بشود، و یا بدهکار کسی باشد، باید همان طلا و نقره غیر مسکوک را بدهد خواه قیمتش بالا برود یا پایین بیاید.

### الثالث: حکم انخفاض قيمة الذهب و الفضة غير المسكوكين

إذا كان عليه ضمان شيء من الذهب و الفضة غير المسكوكين، فاللازم عند الوفاء هو دفع المثل منهما سواء ضعفت قوة الشراء بهما، أو بقيت على حالها، لما عرفت من أنّ الإنسان يضمن ذاتيهما لا الطوارئ العارضة عليهما من جانب قاعدة الطلب و العرض في الأجناس.

### حکم کاهش وانخفاض اسکناس

ابتدا باید به این نکته توجه کرد که قبل از صد و سی سال پیش، تمام معاملات در دنیا بوسیله درهم و دینار مسکوک انجام می‌گرفت، هر کشوری برای خود درهم و دیناری داشت، این بخش در عصر قاجار هم بود، من یادم هست که در خانه ما و در کیسه پدرم مقداری

از این سکه‌های زمان قاجار بود و با همان معامله می‌کردند و لذا کاهش و افت قیمت چندان مطرح نبوده، ولی بعداً دیدند که معاملات بیشتر شده و این کار زحمت دارد، آمدند اسکناس چاپ کردند، کنار اسکناس نوشتند که هرکس این اسکناس را آورد، ما این مقدار ذهب یا این مقدار فضه به او می‌دهیم، من این قضیه را در عربستان سعودی دیدم، یعنی در سال: ۱۳۳۵ شمسی که برای اولین بار به حج مشرف شدم، وقتی ریال آنجا را دیدم، در آن نوشته بود که هر کس این ورق را به بانک بیاورد، در مقابلش طلا و نقره داده می‌شود، مردم جهان یک مدتی را به این طریق معامله می‌کردند، با اسکناس معامله می‌کردند، اما در خود اسکناس نوشته بود که هر کس این اسکناس را در بانک ببرد، بانک در مقابلش فلان مقدار طلا و نقره می‌دهد.

در مرور زمان این مسئله کم رنگ تر شد، یعنی گفتند هر کس این اسکناس را به بانک ببرد، بانک در مقابلش فلان مقدار طلا و نقره می‌دهد، ولی به این گفته خود عمل نکردند، یعنی اگر کسی آن اسکناس را به بانک می‌برد، بانک طلا و نقره به او نمی‌داد، در چنین جایی بود که قیمت اسکناس ارتفاع و انخفاض پیدا کرد، آنچه را که در اسکناس نوشته بودند و تعهد کرده بودند، عمل نکردند.

با گذشت زمان و ایام، آن نوشته را از روی اسکناس پاک کردند و گفتند خود این اسکناس پول است و همه کاره، در گذشته اسکناس خودش پول نبوده، بلکه حکم سند را داشته (هم در اولی و هم در دومی)، اما بعد از مراحل گفتند خود این اسکناس پول است و لذا نیازی نیست که ما به آن به عنوان سند نگاه کنیم و آن را در بانک ببریم و در مقابلش از بانک درهم و دینار بگیریم.

البته این کار به صورت کتره‌ای نبوده، در مقابلش طلا و نقره هم در خزینه نداشتند، اما در مقابلش اموالی داشتند، اموال مانند معادن، راه آهن و چیزهای دیگر، که آنها پشتوانه اسکناس محسوب می‌شدند، هر چند در مقابلش طلا و نقره نبود، اما چاپ اسکناس دارای پشتوانه بود، یعنی دولت در مقابل آن، ما یملک داشت، اینکه ما یملک چه بوده؟ خود شان می‌دانند.

پس در نتیجه اسکناس خودش تبدیل به پول شد و لذا ما در مبحث ربا، اسکناس را پول حساب کردیم نه سند.

بله، اگر دولتی بدون پشتوانه اسکناس چاپ کند، این یک خیانتی است نسبت به ملت و مردمش، آن وقت اسکناس از ارزش می‌افتد، ولی الآن این کارها ممکن نیست، چون معلوم است که اسکناس چه قیمتی دارد؟

حال که معلوم شد بر اینکه اسکناس سرنوشت سه گانه را داشته، فعلاً بحث ما در باره سوم است، یعنی اینکه الآن در دینا، خود اسکناس پول است و دارای ارزش، نه اینکه جنبه سندی داشته باشد، ولذا ما بحث را متمرکز می‌کنیم روی این جهت که اسکناس پول است و روی این مرحله اخیر، چهار مسئله کلی را پیاده می‌کنیم.

#### الرابع: حکم انخفاض قيمة العملة الورقية

إذا اشترى شيئاً إلى أجل، أو اقترض مبلغاً من المال بالعملة الورقية، ثمّ انخفضت قوّة الشراء بهذه العملة عند الوفاء، فما هو الواجب عند إبراء الدّمة؟ و هذا هو بيت القصيد في هذه المسألة، للفرق الواضح بين الدرهم و الدينار و العملة الورقية، لأنّ قيمة الأوّلين ترجع إلى ذاتيهما، بخلاف الورقية فإنّ قيمتها ترجع إلى اعتبار مُعتبر كما سيتضح.

إنّ إيضاح هذا الموضوع رهن بيان أمرين:

١: كان التعامل في العصور السابقة إلى مطلع القرن الرابع عشر بالنقود الفضية أو الذهبية، و قد عرفت أنّ احتمال انخفاض القيمة فيهما، أمر طارئ و الوصف باعتبار حال المتعلق، ثمّ تطوّر تعامل الناس في العصور المتأخرة بالتعامل بالعملة الورقية، و قد مرّت بأطوار:

**الف؛** كان يكتب على العملة الورقية من الدولة التي تصدرها تعهد بأنّها تدفع لحامل الورقة مقدار ما يذكر فيها من الذهب مثلاً، و كان التعهد قائماً فكانت قيمتها مرتبطة بالذهب ارتباطاً كاملاً، و لذلك حافظت على قيمتها من الذهب.

**ب؛** في السنوات الأخيرة و بسبب الضرورات، قامت الدول بإصدار أوراق نقدية من غير أن يكون لها غطاء (بشتوانه) ذهبيّ أو فضّيّ يوازن قيمتها و يحفظ اضطرابها، و اعتبر ذلك كدين من الذهب و الفضة على الحكومات لشعوبها و لحملة الأوراق، و مع هذا لم تلتزم الحكومات بتعهداتها في مقابلة الورقة النقدية من الذهب و الفضة، و صار هذا سبباً لانخفاض قيمة هذه الأوراق.

**ج؛** ثمّ اعتبرت الورقة النقدية عملة قائمة بذاتها لا سنداً لدين، و صدرت الأوراق النقدية خالية من التعهد بشيء، و بذلك أصبحت قيمة الورقة النقدية بالنسبة إلى الذهب و الفضة، و بالنسبة إلى سائر السلع، مُتدهوراً، مضطربة.

و مع ذلك كلّه، فالدول النامية (دولت های در حال رشد) تصدر هذه الأوراق، لكن لا بصورة عشوائية (كتره ای)، بل بما تملك من المعادن و الأموال الداخلية و الخارجية التي تعادل قيمتها مع ما تصدر من الأوراق النقدية أو تزيد بكثير.

نعم، لو كان إصدار الأوراق عشوائياً، بل مراعاة ما يكون غطاء له فهو خارج عن مصبّ بحثنا، بل يعدّ نهباً لأموال الناس لمصالح الدولة الحاكمة آنذاك.

۲: آنّ البحث في هبوط قيمة العملة مركزز على الفرض الأخير، و هو أنّ لها مالية اعتبارية و هي تعدّ في نفسها عملة لا سنداً كأسناد التي يصدرها التجار و غيرهم عند الشراء، و مع ذلك كلّه فبذلك ظهر الفرق بين المثليات التي لها مالية ذاتية لا اعتبارية، و بين العملة الورقية التي ماليتها اعتبارية.

إذا تبيّن الأمران، فلنرجع إلى دراسة الموضوع و بيان أحكامه حسب القواعد الأولى.

### خرید نسیه

مثلاً، من از شما یک تن برنج را به مبلغ یک میلیون تومان خریدم و گفتم پولش را شش ماه دیگر می دهم، موقع خرید برنج، یک میلیون تومان قدرت خریدش خیلی زیاد بود، شش ماه دیگر که می خواهم یک میلیون تومان را بدهم، آن قدرت خرید را ندارد، قدرت خریدش پایین آمده، آیا مشتری که نسیه خریده، همان یک میلیون تومان را بدهد یا تورم را هم رعایت کند؟

### دیدگاه استاد سبحانی

نظر من این است که همان پول اولی را (که یک میلیون تومان است) بدهد، در آن زمان قدرت خریدش بالا بود، اما الآن قدرت خریدش پایین است، این ربطی به مشتری ندارد، چون طرفین (متعاملین) در یک مملکتی زندگی می کنند که می دانند اسکناس بالا و پایین دارد، آنکس که به من یک تن گندم یا یک تن شکر را به صورت نسیه فروخته، متوجه است که عمله و اسکناس حالت ثابت ندارد، حالا که خود بایع این را می دانست، این قرینه براین است که من ضامن همان مبلغی می باشم که گرفته ام، اینکه ارزشش کاهش پیدا کرده، من ضامن این جهتش نیستم، آنکه سبب شده که من این مسئله را بگویم، چون قرینه خارجیه بین بایع و مشتری است.

بله، اگر درکشوری زندگی می‌کند که عمل‌هاش عمده صعبه است، یعنی هیچوقت تغییر پیدا نمی‌کند، منتها اتفاقاً و به طور ناگهانی قیمت پایین بیاید، این مشکل است، اما در کشورهای ما هستیم (یعنی الدولة النامیه) همیشه اسکناس بالا و پایین دارد، این قرینه است بر اینکه طرف می‌دانست ممکن است بر سر این یک میلیون تومان بلا سرش بیاید با توجه به این نکته جنسش را به صورت نسیه فروخته است، که به این می‌گویند: «قاعدۀ اقدام».

### ۱: الاشتراء إلى أجل محدد

إذا اشترى إلى أجل محدد، أو اقترض كذلك، فالواجب عليه نفس ما ضمنه، أو اقترضه، سواء انخفضت قيمة العملة، أم لا؟  
و الدليل على ذلك وجود القرينة على أن المضمون هو ما ضمنه أولاً، و هي أن المعاملة تتم في جوّ تطراً فيه المتغيرات بسرعة - قيمتها بالا و پایین می‌رود- كما أن المقرض أو المقترض يعلمان بأن العملة لا تبقى على مستوى واحد، بل تنخفض و ترتفع كما هو الحال في البيع إلى أجل كأربعة أشهر أو أكثر، فعلم المتابعين بالارتفاع و الانخفاض، يُشكّل قرينةً على أن الواجب على المشتري، هو دفع نفس الثمن المسجل في عقد المعاملة، سواء بقيت على ما كانت عليه، أم انخفضت أو ارتفعت.

### اشكال

ممکن است کسی اشکال کند که این حرف شما در جایی درست است که مدت کم باشد، یعنی سه ماه، یا چهار ماه، اما اگر مدت زیاد باشد، حال اگر آدمی است که یک تن گندم را به ما فروخت و قرار شد که پولش را بعد از یکسال یا بعد از دو سال بگیرد، آیا باز هم همان است؟

### جواب

جوابش این است که: بله، فرق نمی‌کند، یعنی فرق نمی‌کند اجل و مدت کم باشد یا زیاد، این قرینه است که قیمت ربای ثابت نیست، چون طرفین این را می‌دانند و لذا فرق نمی‌کند که مدت زیاد باشد یا کم باشد.

**فإن قلت:** إن ما ذكرته إنما يتم في المعاملات الدارجة التي لا يزيد الأجل فيها عن بضع شهور، و أما الإقراض إلى السنة أو سنتين، فربما يعدّ الوفاء بمثل المأخوذ بخساً لحق المقرض، و تبقى ذمة المقرض مشغولة بمال المقرض عندئذ.

**قلت:** إن علم المقرض بأن العملة بين الارتفاع و الإنخفاض، يكون قرينةً على رضاه بأن يكون الوفاء بمثل المأخوذ.

### اشکال

کسی می‌خواهد که به دیگری قرض بدهد، و لی دلش می‌خواهد که مالیت مالش هم محفوظ بماند، شما می‌گویید قرآن کریم فرموده: «**مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ**» [۱] من می‌خواهم به این آیه مبارکه عمل کنم و به برادر دینی خود قرض بدهم، اما ضرر هم نکنم، اگر راه دارد که من قرض بدهم و ضرر نکنم، یعنی اگر قیمت عمله و پول پایین آمد، من ضرر نکنم، راه دارد، راهش این است که عدد را قرض ندهم، بلکه مالیت را قرض بدهم و بگویم: من این یک میلیون را به تو قرض می‌دهم، مالیتش صد مثقال طلاست، بعد از یکسال شما به من صد مثقال طلا بده، یا پولی بده که معادل صد مثقال طلا باشد، این ربا نیست، چون ربا آن است که زاید و اضافی بگیرم و من چیزی زاید و اضافی نگرفتم، همان مالیت را گرفتم، حتی گاهی می‌شود که با یک میلیون، صد مثقال طلا بخریم، اما الآن می‌شود با هشتصد هزار تومان صد مثقال طلا خرید، من باید همان هشتصد هزار تومان را



بدهم، من مقیدم که مالیت را بدهم، منتها گاهی مالیت مساوی است، گاهی مالیت بالا است، و گاهی عکس است، یعنی قدرت اسکناس بالا رفته است، به گونه‌ای که با هشتصد هزار تومان می‌شود همان صد مثقال طلا را خرید، من باید به این آدم هشتصد هزار تومان بدهم، نه زیادت و نه کمتر، ولذا می‌گویند: «کلّ شرط یجّر ربحاً فهو رباً»، این شرط «لا یجّر ربحاً»، چون این گاهی به نفع مقترض است و گاهی به نفع مقرض می‌باشد.

به بیان دیگر؛ من نوکر مالیت هستم، اگر آن مالیت با یک میلیون تامین می‌شود، باید همان یک میلیون را بدهد، اگر با یک میلیون و صد هزار تومان تامین می‌شود، باید همان یک میلیون و صد هزار تومان را بدهد، و اگر با هشتصد هزار تومان تامین می‌شود، باید همان هشتصد هزار تومان را بدهد.

اگر آن طلا با کمتر از یک میلیون تامین می‌شود، باید کمتر را بدهد، یعنی یک چک هشتصد هزار تومانی بدهد و با طرف خدا حافظی کند و این ربا نیست.

### نظریه بعضی از علمای مصر

بعضی از علمای «اهل مصر» بر این تفکر سالم اشکال گرفته‌اند، یعنی این تفکر سالم که من زیاده خواه نیستم، بلکه من همان مالیت را می‌خواهم، مالیتم اگر با هشتصد هزار تومان هم تامین بشود، من قانع و راضی هستم، اگر با یک میلیون و صد هزار تومان بشود، باز قانع و راضی هستم و اگر با یک میلیون هم تامین بشود، باز راضی هستم، این کجایش رباست؟ یعنی ربا نیست.

ولی بعضی از علمای مصر به طرح اشکال کرده‌اند، و گفته‌اند این چه حرفی است و ضمناً یک مثالی زده است که واقعاً مثالش مطلب را مشکل می‌کند، ایشان می‌گوید اگر من یک کیسه شکر بخرم که

قیمتش دویست جُنیه است، بعد (اتفاقاً) قیمت شکر پایین آمد به گونه‌ای که من با بیست و پنج جنیه هم می‌توانم یک کیسه شکر بخرم، موقعی که می‌خواهم ادای دین کنم، مالیت را ادا کنم، باید بگویم: آقا، آن وقت که من یک کیسه شکر گرفتم، مالیتش دویست جنیه بود، من مالیت را ضامن شدم، الآن مالیت این یک کیسه شکر به بیست و پنج جنیه تنزل پیدا کرده، یا بیست و پنج جنیه از من بگیر، یا یک کیسه شکر از من بگیر، می‌گویند مردم به این حرف می‌خندند، یعنی چه که من مالیت را قرض می‌دهم، مثال این بود که من با دویست جنیه، یک کیسه شکر به صورت نسیه خریدم، اما ضامن مالیت شدم، مالیت دویست جنیه، ولی اتفاقاً بعد از سه ماه دیگر که موقع وفاست، قیمت گندم یا شکر پایین آمده، یک کیسه بزرگ شده بیست و پنج جنیه، پس به او بگویم یا بیست و پنج جنیه را قبول کن، یا یک کیسه شکر را، می‌گویند مردم به این حرف من می‌خندند. (این اشکال ایشان بود).

### جواب از اشکال بعضی از علمای مصر

جوابش این است که این آقا مغالطه کرده، چون هیچوقت مالیت را با مورد نیاز طرف نمی‌سنجند، این آدم با مورد نیاز طرف سنجیده که نیازش یک کیسه شکر یا یک کیسه گندم بوده، یک کیسه گندم دویست جنیه بود، الآن شده بیست و پنج جنیه، و حال آنکه همیشه با طلا و نقره می‌سنجند، شاید در آن زمان همان دویست جنیه، معادلش طلا و نقره را بدهد نه موردی که خریده است، این آدم در مقام مقایسه خلط کرده بین چیزی که به آن نیاز دارد ولذا می‌گوید قیمت یک کیسه شکر الآن شده بیست و پنج جنیه، پس من یا بیست و پنج جنیه را بدهم یا یک کیسه شکر. ولی ما می‌گوییم نباید دویست جنیه را با مورد نیاز بسنجیم، بلکه باید آن را با عمله‌های جهانی (که

طلا و نقره است) بسنجیم، شاید اگر با طلا و نقره بسنجیم، همان معادل باشد و خیلی فرق نکند، یا کمی بالا برود یا کمی پایین بیاید.

### تعریف استاد سبحانی از نظریه ابتکاری اش

بنابراین، این طرح و نظریه من، یک طرح و نظریه‌ای است که راه را برای متدینین باز می‌کند، چون بسیاری از متدینین هستند که مالی دارند و می‌خواهند صدقه جاریه باشد، مثلاً پیره زن است، مالی دارد و می‌خواهد صدقه جاریه باشد، می‌گوید من یک مبلغی را در اختیار بانک می‌گذارم، اما به شرط اینکه مالیت آن محفوظ باشد، راه همین است، در واقع هم این پیره زن به نوا رسیده و هم ربا نگرفته است و در عین حال مالیت مالش هم محفوظ مانده است.

بنابراین؛ مناقشه‌ای که این عالم مصری کرده درست نیست، چون ایشان بجایی اینکه دوپست جنیه را با طلا و نقره بسنجد، با مورد نیاز خود سنجیده که یک کیسه شکر شده بیست و پنج جنیه.

### نظریه بعض الباحثین فی إقراض المالیه

ثمَّ إنّ بعض الباحثین أنکر إقراض المالیه قائلاً: إنّنا نجد المسأله (عدم صحه إقراض المالیه) واضحهً عندما تتغير العملة إلى الزيادة و حينئذ ليس هناك أحد يحكم بلزوم ملاحظة هذه الزيادة في القيمة.

ثمَّ إنّّه لأجل إيضاح الموضوع نقل عن بعض الباحثین مثلاً: رجل اقترض مائتي جنیه (العملة المصرية) ليشتري كيس ذرة، ثمَّ انخفض كيس الذرة إلى ٢٥ جنیهاً، فهل يجب عليه بعد الانخفاض أن يردّ ذرة أو ٢٥ جنیهاً» [٢]

**يلاحظ عليه:** بأنّ مالیه ما اقترض (٢٠٠ جنیه) لا يحدّد بالجنس الذي يريد المشتري شرائه حتّى يترتب عليه ما ذكر لأنّ المشكل حدث من القياس بمورد خاصّ مطلوب للمقترض، بل يلاحظ إمّا إلى الذهب و الفضة المسكوكين أو العملات الصعبة كالدولار و غيره، و عندئذ تظهر

أَنَّهُ إِذَا لَمْ يَنْخَفِضْ وَ لَمْ يَرْتَفِعْ وَ لَوْ فَرَضَ فَلَيْسَ بِالْمُثَابَةِ الَّتِي جَاءَتْ فِي الْمَثَلِ.

[١] بقره/سوره ٢، آيه ٢٤٥.

[٢] مجلة مجمع الفقه الإسلامي، الدورة الخامسة، العدد ٥، الجزء الأول، ص ٣٦٧ - ٤٤٨، سنة ١٤٠٩ هجرى - ١٩٨٨ ميلادى.

